



کلیسایی در میان ابرها در ارتفاعات نزدیک «زاگرب» مرکز کرواسی، عکس از نشنال جئوگرافیک



مسابقه جام جهانی اسکی آزاد در ارتفاعات «یوتا»ی آمریکا، عکس از گتی ایماژ



دودی کردن ماهی در بندر انزلی، عکس از اپرنا

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

ممکن نیست خدا دست رد بزند

آیت... ناصری استاد اخلاق حوزه علمیه، درباره توبه و لطف خداوند گفته‌اند:

اگر گذشته‌ات خراب است بدان با کریمان کارها دشوار نیست. از گذشته‌هایت یک توبه بکن. وقت و بی وقت، دو رکعت نماز بخوان و بگو: «خدا یا! من اشتباه کردم، غلط کردم، نفهمیدم. حالا آمدم در خانه تو... ممکن نیست خدا دست رد بزند، خدا می‌پذیرد. خودش فرموده است که یأس از رحمت الهی از گناهان کبیره است.

برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی حوزه

بریده‌ها

رمان باید به ما لذت بدهد

یک رمان را باید با لذت خواند. اگر رمان به خواننده لذت ندهد، بی‌ارزش است. با این حساب، هر خواننده‌ای خودش بهترین منتقد اثری است که دارد می‌خواند، برای این که فقط خود او می‌داند که از چه چیز کتاب لذت می‌برد و از چه چیز آن، لذت نمی‌برد. در خواندن داستان، هیچ قید و الزامی وجود ندارد. منتقد از این لحاظ می‌تواند مفید باشد که بگوید به عقیده او (و این یک شرط مهم است) ارزش‌ها و مزایای رمانی که معمولاً یک اثر بزرگ شناخته شده کدام است و نقایص آن کدام. ولی قبل از هر چیز، باید خواننده را آگاه ساخت که از رمان نباید توقع «کمال» داشته باشد و این نکته‌ای است که قبلاً هم گفته‌ام.

برگرفته از کتاب «درباره رمان و داستان کوتاه» اثر ویلیام سامرست مام

فتونکته



حکایت

دامدار متقلب

حکایت چنان شنیدم که مردی گوسپندی رمه داشت فراوان، وی را شبانی بود صاین و پارسا. هر روز شیر گوسفندان چنان که بودی حاصل کردی و به نزدیک خداوند گوسپند (صاحب گوسفندان) بردی. آن مرد هم چندان آب بر شیر کردی و به شبان دادی و گفتی: «رو بفروش.» و شبان آن مرد را نصیحت همی کرد و پند همی داد که: «چنین مکن و با مسلمانان خیانت مکن و روا مدار که عاقبت مردم خائن نامحمود بُود.» و آن مرد سخن شبان نشنید و همچنان همی کرد. تا به اتفاق شبی این شبان گوسپندان را در رودکده‌ای بداشته بود و خود بر بلندی رفته و خفته. و فصل بهار بود مگر بر کوه بارانی آمد عظیم و سیلی سخت عظیم بیامد و اندر این رودخانه افتاد و این گوسپندان را جمله ببرد و هلاک کرد. روز دیگر شبان به شهر آمد و به خانه صاحب گوسپندان رفت بی‌شیر. مرد پرسید که: «چون است که شیر نیاوردی؟» شبان گفت: «ای خواجه من تو را گفتم آب بر شیر مزن و خیانت مکن، فرمان من نبردی. اکنون آن آب‌ها جمله گرد شد (جمع شد) و بر گوسپندان تو گماشتند و گوسپندان تو جمله ببرد و هلاک کرد.» آن مرد پشیمان شد و پشیمانی سودی نداشت.

برگرفته از کتاب «فایوس نامه»

انگلیش آموزی



اندک‌صبر

شاعر تنها

چقدر تنهاست
شاعری که عاشقانه‌هایش
دست به دست می‌روند
به دست تو اما...
نمی‌رسند

رضا کاظمی

دور دنیا

دهکده روباه‌ها!



شش نژاد مختلف در این دهکده زندگی می‌کنند و هر گردشگر با پرداخت یک دلار می‌تواند از آن‌ها دیدن کند اما حق غذا دادن به آن‌ها را ندارد چرا که ممکن است بر اثر بدخوری آسیب ببینند!

دختر ۱۱ ساله قهرمان



گیر افتاده بود و از سرما در حال یخ زدن بود نجات دهد. از همان زمان بچه بز هم همیشه با آن هاست و لحظه‌ای در دل کوهستان تنهایشان نمی‌گذارد.

مجسمه حافظ در ختان



جاذبه‌های گردشگری «دالاس» آمریکا شده است! این مجسمه نمادی است از آدم‌هایی که نگران طبیعت اند و تلاش می‌کنند تا هیچ درختی قطع نشود.

افسانه‌های نوین

مرد خسیس بدجنس فلان فلان شده

در زمان‌های قدیم مرد خسیسی تمام دار و ندارش را فروخت و طلا خرید. به امید این که روزی قیمت طلا بالا برود و مرد هم به مال و منالی برسد. آن مرد اگر در این روزگار زندگی می‌کرد حتماً این روش موفقیت‌آمیز بود، ولی حیف که چند قرن زودتر به دنیا آمده بود! مرد طلاها را در گودالی در باغچه خانه‌اش پنهان کرد و به امید بالا رفتن شاخص بورس نشست. او هر روز به طلاها سر می‌زد و آن‌ها را می‌شرد و دوباره چال می‌کرد. این کاریکی از همسایگان که از سر دیوار، حیاط مرد را دید می‌زد، مشکوک کرده بود. در خور ذکر است در آن زمان همسایه‌ها به کار هم کار داشتند و هوای همدیگر را داشتند و مثل الان نبود که همسایه حتی نام همسایه‌اش را هم نمی‌داند.

فردای آن روز مرد خسیس به گودال سر زد اما طلاهایش را نیافت. مرد از شدت شیون و زاری و به سر زدن، از حال رفت. همسرش که به این خل‌بازی‌های شوهرش عادت داشت، جریان را پرسید. مرد هم داستان را تعریف کرد و گفت که کار همین همسایه است. زن در پاسخ گفت: «خب روانی، این که ناراحتی ندارد. سنگی در گودال بگذار و فکر کن که شمش طلاست! تو که نه خودت از آن‌ها استفاده می‌کردی و نه به من و فرزندانم چیزی می‌ماسیدی. پس سنگ و طلا چه فرقی برایت دارد؟» مرد از این حرف زن عصبانی‌تر شد و گفت: «نه؟ این طور یاس؟ اوکی!» از فردای آن روز هرچه زن مایحتاج خانه می‌خواست، مرد مشت‌ی سنگ و شن و خاک بهش می‌داد و می‌گفت فکر کن طلا و نقره و پول هستند! همسایه که طبق معمول خانه مرد خسیس را زیر نظر داشت وقتی این رفتار دیوانه‌وار خسیس را دید، دلش به حال خانواده مرد سوخت و یک روز با یک کیسه طلا به در خانه مرد خسیس رفت و گفت: «ایناون افتاده بودتو خونه ما!» مرد خسیس در حالی که چشم‌ها و دندان‌هایش برق می‌زد به دوربین نگاه کرد و ما ناگهان فهمیدیم این داستان از اول نقشه خودش بوده و خودش پول‌هایش را قايم کرده تا هم دهان همسرش را ببندد و هم همسایه فضولش را ادب کند و هم طلاهایش را اضافه کند، نامرد!

علکساندر کاربراتور

زوم

Telegram: @zendegisalam
E-mail: photo@khorasannews.com



دماوند از فراز دشت لار، عکس از حبیب بیگلرو

انقشه

به مناسبت روز نیروی هوایی



وقتی هوا خیلی سرد میشه!

Like Comment

« دیروز توی پیامک به جای سلام نوشتم «س» و با باقی مانده وقتم برای چند روز به شمال رفتم! »

« بعد از کار تو معدن سخت ترین کار باز کردن سر صحبت با کسی هست که قدیم‌ها باهاش صمیمی بودی! »

« سر امتحان مراقب اومد بهم گفت تو که مشخصه بلد نیستی حداقل برگه سوانت رو پده برم کپی بگیرم برگه کم اومده! »

« طرف خنواده اش میان تنبیهش کنن، سانتافه اش رو از شش می‌گیرن با یک سوم حبسش ۲۰۶ می‌خره، اونوقت من اگه قهر کنم نهایتاً تا ۳۲ روز بنونم خودم رو با باب معدنی زنده نگه دارم! »

« عمه‌ام تقریباً ۷ ساله هردفعه زنگ می‌زنه با به امید خاصی میگه دانشگاهت تموم شد؟ فکر کن هردفعه که میگم، سه سال پیر میشه! »

« چاق‌ها تا وقتی مهربون که رژیم نیاشن! »

« چرا باید یپی پژو ۲۰۶ رو کاری کنه که از اگرکوزش آتیش دربیاد؟ مگه اژدها می‌خوای سوار بشی؟! »

« فعال کردن طرح‌های اپراتورهای تلفن همراه با خودته، لغو کردنش رو هنوز کسی کشف نکرده! »

Like Comment

سفرنامه

مهمان نوازی ایرانیان

«ووبرت فون بلوش» دیپلمات آلمانی که از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ سفیر آلمان در ایران بود، در سفرنامه‌ای که درباره این اقامت نوشته، مهمان‌نوازی ایرانی‌ها را این چنین روایت کرده است: در ایران مهمان‌نوازی نه تنها به علت عقب‌ماندگی هتل‌ها و مسافرخانه‌ها، بلکه همچنین به سبب وجود سنت‌های قدیمی، سهمی بسیار زیادتر از اروپا در روابط اجتماعی به عهده دارد. هنگامی که در حین مسافرت در این کشور، در خانه شخصی کسی فرود آیی، به مهمان نوازانه‌ترین طرزى مورد پذیرایی قرار می‌گیریم. نه تنها ایرانیان آدمی را به بهترین اتاق خود می‌برند، بلکه مهماندار تلاش می‌کند که هر خواهش و آرزوی او را برآورده سازد. از هنگام ورود تا حین بدرود، آدمی چنین احساس می‌کند که مهماندار فقط به خاطر مهمان در آن جاست و کلیه وظایف و تکالیف دیگر خود را معوق گذارده است. این سنجیه (اخلاق) مطلوب در اخلاق و رفتار ایرانیان آن‌گاه که یک خارجی بر جسته و صاحب مقام به ایران بیاید به نحوی خاص و جوانمردانه به منصفه ظهور می‌رسد.

برگرفته از کتاب «سفرنامه بلوش»

حاشیه‌های دیروز فرش قرمز جشنواره فجر

روز گذشته در مراسم فرش قرمز جشنواره فیلم فجر اتفاقاتی افتاد که خبرنگاران را شگفت‌زده کرد. در این مراسم ابتدا مجری معروف که خبر طلاقش رسانه‌ای شده بود با همسر سابقش روبه رو شد که در یک لحظه با پرتاب کفشش به سمت او، وی را از ناحیه دو چشم صدمم کرد. سپس بازیگر پیشکسوتی که سال‌هاست روز درمیان خبر فوشت منتشر می‌شود، در حالی که با نخود روپایی می‌زد روی فرش قرمز آمد و خبر مرگش را تکذیب کرد. پس از آن مجری برنامه معروف تلویزیونی در حال سینه‌خیز و غلت زدن با حاضران سلفی گرفت. در نهایت بازیگران فیلم «قاف» در حالی که هر کدام یک مشت پر سیمرغ به سر و صورت و لباس خود آویزان کرده بودند مقابل دوربین‌ها ظاهر شدندند! #الکی

کله چفوکس

آقا کمال به جشنواره فیلم می‌رود

مسود رفیقُم گفت چند تا بلیت جشنواره گیریفته. از عجایب بود همچی ولخرجیا بکنه. گفتُم: «چی هستن؟» گفت: «نمدنُم. دو تا فیلم پشت سر همه که یگ کله ببینیم!» تو کف یگ دانه بلیتش مونده بودم که نگو بلیت دو تا فیلم ره گیریفته. زنگ زدم عیال که قراره یگ نصف روز ره سینمایی بگذریم. واقعا چقدر خوبه زوج‌های جیون به همچی محافل هنری بین و بری هنر مملکت هزینه کنن. مخصوصا بلیتش مفت بشه و یکی از مشتری‌های مسود به‌جای پول بهش داده بشه! دم در سینما فکر کردم اشتباه آمدم. یادمه سال‌های پیش بری جشنواره باید ساعت‌ها تو صف وایستدم و دعوا مشد و بلیت گیر نمی‌آمد. ولی ما خیلی راحت رفتیم تو و سالن هم نصفه بود. از بخت بد یگ دنه آدم معروف هم توش نبود. نه اسم کارگردانشه تا حالا شُفته بودم، نه اسم بازیگراشه. نیم ساعتی گذشت که دیدُم دگه طاقت ندارم. یعنی هم فقط هنرپیشه‌ها با زیرشلواری و زیرپوش مرفتن مستراح و سیگار مکشیدن و به هم فحش دادن! به مسود دُرْت بوده‌اده تعارف کردم، دیدم ورنمدن. نگاه کردم خواب بود. عیالش هم داشت با گوشیش ور مرفت. تو کل سالن فقط مو و کاملیاخانم داشتیم از فیلم لذت ببردم. لذت که نه، زجر مکشیدم. معلوم بود همه چرت می‌زنن که یگ صحنه یارو تصادف کرد، مردم همچی خوشحال رفتن که نگو! سوت و کف که بالاخره هنرپیشه اول مُرد و فیلم تموم رفت!

به هر ممییتی بود بعدی شروع رفت. خوشبختانه هم کارگردانشه مشناختیم و هم بازیگراشه. سالن هم پر رفت. آقا چشمتا روز بد نبینه. هم تا نشستم، بچه خردوی بغلی زد زیر گریه که جیش دُرم! انا حالا خوب رفتم! خب درِی که درِی، یواش در گوش آقات بگو! بردنش بیرون و نوبت عقیبا شد که شروع کنن به چیپس خوردن و حرف زدن و خندیدن. مسود یگ چخندی بهشازد و ساکت رفتن. وسطش گفتُم یادگاری یگ سلفی چهارتایی بگیریم که مسئول سالن آمد به دعوا که تو سینما جای عکس گیریفتن نیست! اصرار که گوشِی ره بدن ضبط کنم! حالا بیا و درستش کن. هر کی ره قانونی که دلش مخواد درمیره، حالا یرگه جلوی ما واستاده به دعوا، نه ما فیلمه دیدم و نه بقیه سالن. چشمتا روز بد نبینه یگ شقشرقی راه افتاد که رئیس سینما آمد و فهمیدم یارو از پیش خود گیر داده. اعصابا داغون، نفهمیدم فیلم چی جورِی تموم رفت. ایتم از یگ روز هنری ما!

تا حالا دقت کردین؟



نویسنده: سیدمصطفی صابری، تصویرساز: سعیدمرادی

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

« مطالب صفحه مشاوره به مقدار غیر حرفه‌ای و سطحی. برای مثال آقایی پیام داده خواهر دختر مورد علاقه‌ام متار که کرده و چون دختر شاغل نیست خانواده ام مخالفه... مشاور شما در جواب متاسفانه فرمودند این یک نشانه است و همه مشاوران! عقیده دارند این نشانه‌ها رو جدی بگیریدی و قطع رابطه کنیدا! دکتر آ. سرانسانس بالینی دست ورزی، مشهد « مطالب «زندگی سلام» عالییه. «انتظار بیشتری از ستون «دور دنیا» داریم. خواهش می‌کنم خبری‌ای جالب‌تری تو این ستون قرار بدین. «خسته ناشیدم که با تلاش بی‌وقفه و به مدد نیروی خداوند، می‌تونید هر روز «زندگی سلام» مفید، جالب و خوندنی رو به ما هدیه کنید. زهره ح، مشهد « روز نیروی هوایی و بیعت همافران با امام(ره) را به همه کارکنان و خلبانان نیروی هوایی تبریک میگم. سعی کنید در این روز، یادی از شهیدان بزرگوار، عباس دوران، غفور جدی، منصور ستاری و... بکنید. مسلی، سرخن جواب خفن/استرپ شماره ۱۳۵: سر نشین، زیردست و قانونی